

ژئوپلیتیک انتقادی

زهرا احمدی پور^{۱*}، مرجان بدیعی^۲

۱- استادیار گروه جغرافیای دانشگاه تربیت مدرس

۲- دانشجوی دکترای جغرافیای سیاسی دانشگاه تربیت مدرس

چکیده

مفهوم ژئوپلیتیک که در طی قرن بیستم جهت معنا بخشیدن به ارتباط میان جغرافیا و سیاست، مراحل مختلفی را طی نموده است در طی دوره‌های متمایز قابل بررسی می‌باشد. نظریه پردازان در طی این دوره‌های متمایز سعی نموده‌اند دگرگونی در ساختار نظام جهانی را تبیین نموده، ضمن طرح عوامل مؤثر در دگرگونی نظام جهانی، جهت گریه‌های آینده این نظام را نیز تحلیل نمایند. در این دوره‌های متمایز، مفهوم ژئوپلیتیک در قالب سنتی به عنوان بخشی از دانش امپریالیستی که با رابطه بین زمین و سیاست سروکار دارد مورد بررسی ژئوپلیسی‌ها قرار گرفت. ارتباط بین ویرانه‌های ناشی از جنگ‌های جهانی با مفهوم ژئوپلیتیک منجر به آن شد که این واژه برای یک تا دو دهه مورد استفاده قرار نگردد. نتیجه این افول، جدا شدن جغرافیای سیاسی از ژئوپلیتیک بود. در دوران جنگ سرد، ژئوپلیتیک تحت تأثیر رقابت دو ابرقدرت قرار گرفت و در سال ۱۹۷۵ به دنبال ظهور دیدگاه جدیدی با عنوان ژئوپلیتیک انتقادی مفهوم ژئوپلیتیک احیا گردید. در قالب ژئوپلیتیک انتقادی به جای تمرکز بر شناخت تأثیر عوامل جغرافیایی به شکل‌دهی سیاست خارجی اهمیت لازم داده می‌شود.

این مقاله درصدد است تا با یک رویکرد تاریخی - تحلیلی چگونگی ورود به عرصه ژئوپلیتیک انتقادی را مورد بررسی قرار داده، چارچوب‌های نظری آن را توضیح دهد.

کلید واژه‌ها: ژئوپلیتیک، ژئوپلیتیک سنتی، ژئوپلیتیک انتقادی.

۱- مقدمه

نظریه انتقادی ضمن دگرگون کردن ساختار نظریه اجتماعی و سیاسی و همچنین چالش با رویکردهای پوزیتیویستی به علوم اجتماعی، ارائه یک رویکرد جانشین را هدف خود قرار می‌دهد [۱، ص ۳۹۱].

رابرت کاکس یکی از اندیشمندان نظریه انتقادی می‌گوید: نظریه سنتی روابط بین‌الملل دولت و جامعه مدنی را از هم جدا می‌کرد و سیاست خارجی را ملک طلق دولت می‌دانست،





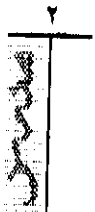
حال آنکه نمی‌توان رابطه متقابل نیروهای اجتماعی، دولتها و نظام جهانی را نادیده گرفت. او می‌گوید دو نظریه وجود دارد. یکی نظریه مشکل‌گشا یا مسأله‌گشا که سعی می‌کند مسائل را در قالب دیدگاه موجود حل کند و دیگری نظریه انتقادی که با بازاندیشی درباره فرایند نظریه‌پردازی و دیدگاه حاکم بر آن می‌کوشد تا به دیدگاه و در نتیجه دنیای دیگری دست یابد. نظریه مسأله‌گشا وضع موجود را بدیهی می‌پندارد و سعی می‌کند تا مسائل هر حوزه‌ای را به طور مجزا از حوزه‌های دیگر بررسی کند. این محدود کردن عوامل و متغیرها به یک حوزه خاص و ثابت تلقی کردن حوزه‌های دیگر، دستیابی به قوانین بظاهر عام و کلی را میسر می‌سازد. در مقابل، نظریه انتقادی وضع موجود را زیر سؤال می‌برد و به بررسی نحوه پیدایش و دگرگونی آن می‌پردازد. نظریه انتقادی، کل وضعیت اجتماعی و سیاسی را در نظر می‌گیرد، نه بخشها و حوزه‌های مجزای آن را. برخلاف نظریه مسأله‌گشا که خصلتی غیر تاریخی دارد و تداوم وضع موجود را بدیهی می‌انگارد، نظریه انتقادی بر تحول و پویایی تاریخ تکیه دارد و دائماً مفاهیم خود را با واقعیت پویا سازگار می‌سازد. نظریه انتقادی از وضع موجود فراتر می‌رود و در پی دستیابی به نظام اجتماعی و سیاسی دیگری است. در واقع، یکی از اهداف عمده نظریه انتقادی، شناخت نظامهای دیگری است که در شرایط موجود، عملی و غیر ممکن به نظر می‌رسند. [۲، ص ۲۳۶].

از این رو جامعه‌شناسی انتقادی این وظیفه را بر عهده گرفت که از یکسو از تفاوت میان ارزشها و اهداف رسمی جامعه و از سوی دیگر از واقعیت شیوه‌هایی که نهادها عملاً رفتار می‌کنند، پرده بردارد. در نتیجه، جامعه ناچار است تا با این کاستیها روبرو شده، آگاهی نقادانه‌ای را بپروراند که می‌تواند نیروی مهمی برای تغییر و تحول باشد [۱، ص ۳۹۲].

ژئوپلیتیک انتقادی که انشعابی از ژئوپلیتیک سنتی است، یکی از شاخه‌های مهم معرفی نظریه نقد اجتماعی بر مطالعه روابط بین‌الملل محسوب می‌شود و ریشه در نهضت فراساختاری دارد که در دهه ۱۹۶۰ در فرانسه اوج یافت.

۲- تغییرات مفهوم ژئوپلیتیک

ژئوپلیتیک به عنوان شکلی از دانایی و قدرت در دوره رقابت امپریالیستی بین سالهای ۱۸۷۰ و ۱۹۴۵ زمانی متولد شد که امپراتوریهای رقیب در طی جنگهای متعددی که با یکدیگر داشتند خطوط قدرت را مرتب کرده، آن را تغییر داده و در آن تجدید نظر کردند. خطوط قدرت مورد نظر تشکیل دهنده مرزهای نقشه سیاسی جهان بودند [۳، ص ۱۵].



در این دوره از رقابتهای امپریالیستی که موفقیتهای تکنولوژیکی بزرگ، انقلاب جهانی و دگرگونیهای فرهنگی صورت گرفت، ژئوپلیتیک امپریالیستی نیز شکل گرفت.

در سال ۱۸۹۰ در بوستون با انتشار مقاله آلفرد ماهان تحت عنوان تأثیر نیروی دریایی بر تاریخ در سالهای ۱۶۶۰ تا ۱۷۸۲ ژئوپلیتیک وارد ادبیات جغرافیای سیاسی گردید.

۹ سال بعد کِلین سوئدی طی مقاله‌ای اصطلاح ژئوپلیتیک را در سرحدات سوئد به کار برد [۴، ص ۲۱۴]. کِلین و سایر متفکران امپریالیستی پیش از سالهای آغازین قرن بیستم، ژئوپلیتیک را بخشی از آگاهی و دانش امپریالیستی که با رابطه بین زمین و سیاست سروکار دارد، عنوان می‌نمودند. در واقع بنیانگذاران ژئوپلیتیک کلاسیک از قبیل راتزل، ماهان، کِلین و مکیندر تحت تأثیر دارونیسیم اجتماعی قرار داشتند و بر مزیت‌های طبیعی مکانها و موقعیتهای خاص برای شکل فضایی و رشد کشورها تأکید می‌ورزیدند و در واقع ژئوپلیتیک به طور سنتی به مفهوم ارزیابی علمی شرایط و ویژگیهای جغرافیایی قلمداد می‌شد.

در طول دهه ۱۹۳۰ کانون تلاش ژئوپلیتیک به آلمان منتقل گردید و اینجا بود که هاوس هوفر موفق به ارائه نظریه خود به عنوان یک مکتب جدید ژئوپلیتیکی گردید. در این مقطع، این علم در اثر درک متقابل محققان آلمانی در زمینه‌های تاریخ، جغرافیا و برنامه‌ریزی و سیاستمداران نازی دچار بدنامی شد [۵، ص ۲۲۴]. ارتباط علم ژئوپلیتیک با نظامی‌گری باعث شد که خصوصاً به علت پیامدهای جنگ جهانی دوم، اصطلاح ژئوپلیتیک برای یک تا دو دهه حتی در مطالعات سیاسی و روابط بین‌الملل مورد استفاده قرار نگیرد.

نتیجه چنین وضعیتی بعد از جنگ جهانی دوم، جدایی جغرافیای سیاسی از میراث مشخص بنیانگذارانی چون راتزل، مکیندر و بومن بود [۶، ص ۴۵].

تحت تأثیر رقابت و کشمکش دو ابرقدرت شوروی و آمریکا ژئوپلیتیک جنگ سرد با رویکرد بازدارندگی مطرح شد. علت دیگری که باعث کم رنگ شدن دیدگاه ژئوپلیتیکی گردید استراتژی بازدارندگی هسته‌ای بود که از آغاز جنگ سرد شکل گرفته و توجهات را از دفاع سرزمینی به توازن هسته‌ای جلب کرده بود.

در دهه ۱۹۷۰ به منظور جلوگیری از کم رنگ تر شدن دیدگاه ژئوپلیتیکی و ضرورت بازاندیشی در این علم به دنبال ظهور دیدگاه جدیدی که به عنوان ژئوپلیتیک انتقادی شناخته شد، ژئوپلیتیک احیا گردید.

ایولاگست در دهه ۱۹۷۰ نوشت: جغرافیا به مثابه شیوه‌ای در بازنمایی جهان به طور اجتناب‌ناپذیری درگیر مسائل ایدئولوژیک است. پیش از آنکه جغرافیا به دانشجویان ارائه



شود، آن علم به پادشاهان، شاهزادگان، دیپلماتها و رهبران نظامی عرضه شده بود. جغرافیا (در حکم روشی موجز برای توصیف فضا) هم از لحاظ ویژگیهای انسانی و هم به لحاظ ویژگیهای فیزیکی به واژگانی انتقال یافت که تابع مدیریت حکومت باشند و این کار به شکل سازمان اجتماعی نظارت اجتماعی و حتی جنگ صورت گرفت [۱، ص ۳۸۹].

لاگوست مشاهده کرد که ژئوپلتیک رایج به دلیل سوء استفاده از شواهد جغرافیایی به نفع مقاصد امپریالیستی و اشغالگرانه لکه‌دار شده است. لذا وی معتقد بود که می‌شود ژئوپلتیکی را که از لحاظ علمی، مستقل و بیطرفانه است به وجود آورد. ژئوپلتیکی که قادر باشد با دیدگاهی متعالی به امور جهانی نگرسته، به تحقیقی عینی بپردازد که آلوده پیوند با کشور یا حکومت نباشد. از این رو لاگوست در بیان انگیزه‌ها و تناقضهای ژئوپلتیکی زمان خود ظهور ژئوپلتیک انتقادی در دهه ۱۹۹۰ را پیش بینی کرد [۱، ص ۳۸۹].

۳- ژئوپلتیک انتقادی

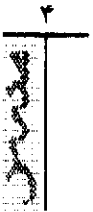
در اواخر دهه ۱۹۷۰ به دنبال ظهور دیدگاه ژئوپلتیک انتقادی، ژئوپلتیک احیا گردید. محققانی که برای اولین بار با این دیدگاه مواجه شده بودند تا حدی مشوش بودند که چه کسی یا چه چیزی مورد انتقاد خواهد بود و چرا.

ژئوپلتیک انتقادی ریشه در نهضت فراساختاری دارد که در دهه ۱۹۶۰ در فرانسه اوج یافت و انشعابی از ژئوپلتیک سنتی است که به جای تمرکز بر شناخت تأثیر عوامل جغرافیایی، به شکل‌دهی سیاست خارجی اهمیت می‌دهد [۴، ص ۲۱۵].

ژئوپلتیک انتقادی در ارتباط با چگونگی ورود استدلال ژئوپلتیکی به مباحث سیاسی است و هدف از این ورود، برقراری مناسبات اجتماعی - سیاسی مسلط در درون سیاستهای بین‌المللی معاصر است. اهمیت این موضوع بدان جهت است که به مدون کردن حلقه‌های بین شرایط مادی متغیر در اقتصاد جهانی و خلق یک ژئوپلتیک جهانی کمک می‌کند و سبب حفظ و تداوم یا تغییر ساختارهای موجود در نحوه تعیین امتیازهای مادی می‌شود [۷، ص ۳۹۴].

ریشه‌های عقلانی ژئوپلتیک انتقادی در تحلیل سیستم جهانی والرستاین (۱۹۸۷) و دیدگاههای گرامشی (۱۹۷۱) دیده می‌شود که مفاهیم کلیدی آن توسط اگنیو (۱۹۸۷) بسط یافت و بعدها توسط اگنیو و کوربورویج (۱۹۸۹) تکمیل شد [۷، ص ۳۹۴].

اگنیو و کوربورویج پویایی مفهوم ژئوپلتیک را مورد نظر قرار داده، عنوان می‌نمایند که این مفهوم ژئوپلتیکی در طول تاریخ معاصر، نظامهای مشخص ژئوپلتیکی را شناسایی می‌کند.



ویژگی اساسی این نظامها، تعیین الگوهای ویژه در هم ریختگی ژئوپلتیکی بین قدرتهای جهانی است که در دوره های انتقالی بی نظمی ژئوپلتیکی مورد تأکید قرار می‌گیرد [۷، ص ۳۹۵].

اصلی‌ترین بحث مطرح شده با هر نظم ژئوپلتیکی در خصوص نحوه تقسیم فضایی جهان و جهت‌گیری جغرافیایی آن و مجموعه‌ای از عملیات ژئوپلتیکی است که سبب حفظ و بقای آن می‌گردد.

محققانی که در این زمینه کار می‌کنند مایل هستند دریابند که سیاست سازان چگونه چشم انداز جهانی خود را ایجاد می‌کنند و درک این چشم انداز چگونه تفسیر آنها را از مکانها تحت تأثیر قرار می‌دهد.

ژئوپلتیک انتقادی، توپوگرافی فضایی از جهان اول و جهان دوم، مباحث مربوط به شمال و جنوب و دولت با دولت را مردود شمرده، به هویت جنبه‌های فکری آنان و بسط هویت‌های ژئوپلتیکی به دیده شک می‌نگرد.

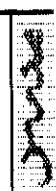
در این دیدگاه به منظور شکل‌دهی، جریان‌ات کنار هم گذاشته می‌شود و برای تصویرسازی، علل را در کنار هم قرار می‌دهند.

ژئوپلتیک انتقادی به جای فهم سمبلیسم قدرت، گرایش به اغماض در مورد جنبه‌های مادی سیاسی و نمایش شکل گفتمان سیاسی سلطه در دولتهای خاص دارد و نسبت به عملکردهای ژئوپلتیکی حکومتها تمایل کمتری نشان می‌دهد و به جای اتخاذ دیدگاه‌های واقعی به عنوان مباحث مورد مطالعه، تمایل به تخریب زمینه‌های گفتمان ژئوپلتیکی دارد و برخلاف این تصور که جغرافیا به عنوان جایگاه اشیا و مکانها استنباط می‌شود دارای دیدگاهی استدلالی است و عنوان می‌کند که جغرافیا صرفاً و تنها علم اشیا در مکانها و جایگاهها نیست. این اشیا، محصور در مباحث واقعی و اجتماعی‌اند و لذا قبل از اینکه جغرافیا به افکار انتقادی یا عملکردی نزدیک شود، تحلیلهای متعددی را طلب می‌نماید [۷، ص ۳۹۶].

اوتاتل و اگنیو عنوان می‌نمایند که ژئوپلتیک را باید مجدداً به عنوان یک گفتمان علمی مورد استدلال قرار داد، به نحوی که از طریق آن بتوان سیاستهای بین‌المللی فضایی شده و جهان را به صورت بخشهای ویژه‌ای از مکانها و مردم با عملکردهای خاص نشان داد [۷، ص ۳۹۶].

محققین ژئوپلتیک انتقادی چهار پیش فرض دارند:

۱. مطالعه ژئوپلتیک نیاز به مطالعه ادراکی از فعالیتهای اجتماعی سیاستگذاران دولتی با توجه به سیاستهای بین‌المللی دارد.





۲. قدرت استدلال ژئوپلیتیکی از طبیعت عملی آن، یعنی پیش فرضهای یکنواخت و تقلیدی مورد قبول همه در مورد مکانها و ویژگیهای آنها مشتق می‌شود.

۳. مطالعه استدلالی ژئوپلیتیکی، نیازمند مطالعه یافته‌های جغرافیایی در مباحث مختلف است.

۴. از آنجا که استدلال ژئوپلیتیکی سیاستهای دولتی، همواره در یک سیستم جهانی تاریخی عمل می‌کند و قدرتهای آنها عمدتاً ناشی از موقعیت مکانی آنها در اقتصاد سرمایه‌داری جهانی است، دولتی که در اقتصاد جهانی برتری می‌یابد، قانونگذار حکومتهای دیگر در سیستم جهانی می‌گردد [۷، ص ۳۹۷].

نظرات اوتاتل از آن جهت حائز اهمیت است که پیشنهاد می‌کند، استدلال ژئوپلیتیکی حداقل در مواردی که با سیاستهای یک حکومت قدرتمند در مقابل حکومت ضعیف تر سروکار دارد، می‌تواند مجموعه‌ای از مباحث را به جای یک موضوع متصور، مطرح کند. اوتاتل پیشنهاد می‌کند که ساختن یک سیاست خارجی، عملی فرهنگی است و تظاهر به واقع‌گرایی یکی از شعائر آن است [۷، ص ۳۹۷].

در واقع، اوتاتل اهمیت موقعیت گفتمان ژئوپلیتیکی در اقتصاد سیاسی جهانی را توضیح می‌دهد و بیان می‌دارد که نوشته ژئوپلیتیکی مکیندر به طور کامل مطابق ایدئولوژی، فلسفه اجتماعی، سیاسی و یا فلسفه جغرافیایی وی نیست، بلکه بیشتر معلول ساختارهای حکومتی ماندگار در اقتصاد سیاسی جهانی آن زمان می‌باشد.

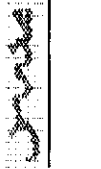
اوتاتل سه بُعد را برای ژئوپلیتیک انتقادی مطرح می‌کند:

بُعد اول مترادف است با تجدید بنای سنتهای تفکر ژئوپلیتیکی یا به عبارت دیگر، ارزیابی مجدد مبانی روشهایی که طی تاریخ به طور مرتب ارائه شده است.

بُعد دوم که به تلاش برای ادغام با تجربه عملی زمامداری کشور مربوط می‌شود، شامل تلاشهایی است برای کشف اینکه چگونه سیاستمداران، سیاستهای بین‌المللی را فضایی می‌کنند.

سومین بُعد، مفاهیم سنتی عوامل جغرافیایی در سیاستهای جهانی را به مبارزه می‌طلبد و آنها را جابه‌جا می‌کند و معنای واقعی و فعلی مکان و سیاست را مورد سؤال قرار می‌دهد [۴، ص ۲۱۵].

نویسندگان متعدد به وجوه گوناگونی از نزدیکی وابستگیهای بین‌تئوری انتقادی و پست‌مدرنیسم و فراساختار گرایی پرداخته‌اند. در حالی‌که برخی از آنها به راهبردهای



مفهومی مکتب فرانکفورت و هابرماس بسیار نزدیک بوده‌اند [۸، ص ۹۲]. این متفکران سعی نموده‌اند طرح کلی رویکرد انتقادی به نظام جهانی را ترسیم نمایند. نظریه و عمل در یک چارچوب کنش یا ساختار تاریخی شکل می‌گیرد که به مرور زمان تغییر می‌کند و یکی از اهداف عمده نظریه انتقادی، شناخت این تغییرات است. طرفداران نظریه انتقادی می‌دانند که نظریه پردازی هیچگاه در قالب یک دستگاه نظری بسته به پایان نمی‌رسد و باید همواره تجدید شود [۲، ص ۲۳۸] و از این رو ژئوپلتیک انتقادی به منظور بازنمایی مجدد ژئوپلتیک به نقد چارچوب کنش و ساختار تاریخی با در نظر گرفتن مجموعه‌ای از الگوهای فکری، شرایط مادی و نهادهای انسانی می‌پردازد.

از دیگر اندیشمندانی که به بحث ژئوپلتیک انتقادی پرداخته است هیل می‌باشد که سعی می‌کند مباحث سیاسی در امریکای جنوبی را مورد بررسی قرار دهد. وی معتقد است ژئوپلتیک به عنوان یک موضوع اصلی در دانشکده نظامی مهم بخوبی پایه‌ریزی شده و نه تنها نقش مهمی را در آموزش نخبگان نظامی ایفا می‌کند، بلکه وسیله اشتغال گروهی از آنها از طریق طرح مباحث در سمینارهاست.

هیل معتقد است افکار ژئوپلتیکی در پایه‌ریزی و حقانی جلوه دادن تفکر نظامی حکومت در امریکای جنوبی نقش داشته است.

ژئوپلتیک انتقادی همچنین به تحلیل سیاست کشورداری و سیاست خارجی می‌پردازد. داس می‌گوید: نویسندگان ژئوپلتیک انتقادی مبادرت به تحقیق دقیقی کرده‌اند که چگونه توصیف مکانها و مردم برای تشریح حوادث به هم پیوند می‌خورد و اظهارات دست‌اندرکاران سیاست خارجی برای مشروعیت بخشیدن و توجیه اعمال سیاست خارجی بسیار قاطع می‌باشد [۴، ص ۲۲۸].

دالبی نیز می‌کوشد ماهیت ژئوپلتیک انتقادی را با قرار دادنش در مقابل کارهای اخیر در جغرافیای سیاسی و روابط بین‌الملل روشن سازد و آن را با دیدگاههای انتقادی که به طور موقت در زمینه روابط بین‌الملل پذیرفته شده است، مقایسه کند؛ ولی این کار را با طرح مباحث مهمی شروع کرده که از نظر توسعه تئوریک این زمینه می‌تواند به سه مبحث تقسیم شود. الف) مبحث آرمان‌گرا - واقع‌گرا؛ ب) مبحث آرمان‌گرا - مثبت‌گرا (مثبت‌گراها در مقابل علم‌گراها) و ج) بحث پیچیده‌تر سه‌جانبه بین تئوریسینهای انتقادی و پست مدرنیستها و مثبت‌گراها (خوشبین‌ها). آنچه از نظر دالبی مخرب است، آن است که در حالی که تقسیمات موحود در جغرافیای سیاسی به موازات ویژگی آنها در سومین مبحث در روابط بین‌الملل



پیش می‌رود، هیچ مباحثه و جدالی صورت نمی‌گیرد [۷، ص ۳۹۷].

دالبی در مقابل پیشنهاد می‌کند که بیشتر تحقیقات جغرافیای سیاسی در مورد روابط بین‌الملل به دنبال روشن کردن سازمان‌بندی و عملکرد قدرت در سیستم بین‌المللی از طریق معرفت‌شناسی می‌باشد. این شکل از تفکر، جهان را کم و بیش در تقید و تعهد قرار می‌دهد و پیشنهادهایی را برای تغییر و کنترل وقایع و شرایط موجود و ساختارهای قدرت ارائه می‌دهد.

آنچه برای وارد شدن تئوری انتقادی در جغرافیای سیاسی و احاطه شده به وسیله آن لازم است، پرسش در مورد چگونگی پیوند استدلال با برخی از اشکال آزادیخواهانه تجربی می‌باشد. دالبی تفکر انتقادی را مطرح می‌کند که در روابط بین‌الملل وارد شده و نکته سنجی‌هایی را که علیه آنها شکل گرفته‌اند، دسته‌بندی و خلاصه می‌کند. در نهایت وی با جدیت اقرار می‌کند که کارهای تئوریک جدید در اقتصاد سیاسی بین‌الملل حتی از بیان تئوری کاکس و واقع‌گرایی جدید در مورد برتری و تفوق تاریخی و احتمالاً حتی در کارهای تئوریک جدیدتر و مهم‌تر در زمینه اقتصاد سیاسی بین‌المللی عاجز است [۷، ص ۳۹۸].

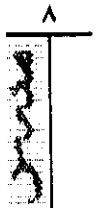
دالبی همانند اوتاتل و اگنیو بحث می‌کند که ژئوپلتیک شکلی از فهم جغرافیایی با تأثیر سیاسی است و ژئوپلتیک انتقادی مستلزم تحلیلی از چگونگی بنیانگذاری سیاسی آنهاست. البته یکی از نقاط اختلاف نظر دالبی با اوتاتل و اگنیو در آن است که وی نیازی به پرداختن به ساختار سیاسی گفتمان ژئوپلتیکی در درون اقتصاد سیاسی جهانی نمی‌بیند [۹، ص ۵].

اگنیو و کوربورویچ پیشنهاد می‌کنند که وظیفه اخیر جغرافیدانان سیاسی، بازشناسی وابستگی‌های پیچیده بین ثروت و تجمع اقتصاد و ژئوپلتیک و... و تحقیق در مورد احتمالاتی است که نظم جهانی و یا بی‌نظمی جهانی را سبب می‌شوند. [۷، ص ۳۹۸].

دالبی در سال ۱۹۹۱ نوشت: مباحثه بر سر چشم‌اندازهای نوگرایی موج آینده یا مرحله بعدی در جغرافیای سیاسی بسیار زود است. به نظر می‌رسد که چشم انداز نظریه نظام‌های جهانی به سوی رشد و شکوفایی پیش می‌رود و ظاهراً دیدگاه‌های علمی و کمی صلح نیز توسعه می‌یابند [۳، ص ۱۷].

۴- نتیجه گیری

ژئوپلتیک سنتی (متعارف) ناظر بر سیاست قدرت یا به عبارت دیگر سروکار داشتن با الزامات جغرافیایی و شناسایی مدل‌های فضایی است که می‌تواند در تعیین سیاست خارجی کشورها راهنما باشد.



ژئوپلتیک انتقادی که در اواخر دهه ۱۹۷۰ به دنبال نهضت فراساختارگرایی در فرانسه اوج یافت و مطرح گردید در واقع انشعابی از ژئوپلتیک سنتی است و توانست در این دهه، ژئوپلتیک را که به دنبال حوادث جنگ جهانی دوم دچار رکود گردیده بود احیا کند.

ژئوپلتیک انتقادی به طور وسیعی بعد از دهه ۱۹۷۰ در سطح امور جهانی و بین‌المللی مدنظر قرار گرفت و به‌طور گسترده به ارائه فضایی از سیاستهای بین‌المللی سازندگان سیاست پرداخت.

ژئوپلتیک انتقادی در قالب شاخه‌ای از نظریه اجتماعی انتقادی به مطالعه روابط بین‌الملل پرداخت و تلاش خود را صرف برداشتن دیوار بین ارزشها و اهداف رسمی جوامع و واقعیت و روشهایی کرد که کنش حقیقی نهادهاست. در این روش، جوامع مجبور به مواجهه با این نارساییها هستند و در نتیجه آگاهی انتقادی که بتواند نیرویی شاخص بر اعمال تغییر باشد، در رفتارهای بین‌المللی توسعه می‌یابد.

در این راستا دالبی در سال ۱۹۹۱ نوشت: مباحثه بر سر چشم‌اندازهای نوگرایی موج آینده یا مرحله بعدی در جغرافیای سیاسی بسیار زود است و به نظر می‌رسد که چشم‌اندازهای نظریه نظام جهانی به سوی رشد و شکوفایی پیش می‌رود.

۵- منابع

- [۱] مویر، ریچارد، درآمدی نو بر جغرافیای سیاسی، ترجمه دره میرحیدر، انتشارات سازمان جغرافیایی نیروهای مسلح، تهران ۱۳۷۹.
- [۲] بزرگی، وحید، دیدگاههای جدید در روابط بین‌الملل، نشر نی، تهران ۱۳۷۷.
- [3] Tuathail G., Dalby, S. and Routledge, p., *The Geopolitics Reader*, London, New York: Routledge, 1998.
- [4] Muir, Richard, *Political Geography*, University College of Rion and York St John, 1997.
- [5] Glassner, Martin Ira, *Political Geography*, Canada, John Wiley & Sons, 1993.
- [6] Taylor, Peter, *Political Geography*, Uk. Langman, Groupuk, 1990.
- [7] Reynolds, David R. *Political Geography*, London, 1994.
- [8] Braden, K. & Shelly, F., *Engaging Geopolitics*, Southwest Texas State University, 2000.
- [9] Loughlin, O, *Critical Geopolitics*, Routledge, 1996.